



الحمد لله  
الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا  
هدى الله لنا



نام اثر:

درانتهای عاشقی

نویسنده:

غزل کاظمی نیا

ژانر:

عاشقانه، اجتماعی

طراح جلد:

Mahdieh•momeni

ویراستار:

Laduy.boss

تگ مربوطه:

منتخب

صفحه آرا:

Worning.f

تعداد صفحات:

9صفحه



سُحر در انتهای عاشقی  
غزل کاظمی نیا فرغ - عشق {  
طراح: Mahdiah \* momeni

# در نیت برای عاشقی

روح من باش که من مرده ی جسمان توام!  
عاشقم باش که من جسمه جوسان توام!





## مقدمه:

باران بارید؛ تمام شد.  
اما با خود خاطراتی را جای گذاشت؛ زمین خیس، بوی نم خاک، قطرات باران بر روی گیاهان!  
قطرات باران بر روی گل رز سرخی بود؛ گل سرخی که برای خود خاطراتی ناپایدار داشت.

دلدادهی می‌خانه آن چشمام!  
دلبر زیبای من چرا به تو معتادم؟

\*\*\*

درد دلم را یادی کردم.  
گذر زمان را همچون بادی تصور کردم.  
سخن عشق را همچون زخمی در یاد کردم؛  
عقل خود را به باد دادم!  
دل خود را به یار دادم... .

\*\*\*

جان من غم مخور که دنیا ارزش غم را ندارد.  
دلت را اسیر و گرفتار مکن که یار...  
ارزش ماندن را ندارد.

\*\*\*

گفته بودم، دلم گیر است ز تو  
گفته بودم، چشمام اسیر است به تو  
گفته بودم، گر بروی پیر شوم.  
ز تو دلگیر شوم.  
گفته بودم به تو تنهایی درد است.  
دردی بی‌درمان است.

\*\*\*

گر سخت شیرین بود برایم.  
گر چشمانت دلنشین بود برایم.  
تو مرا ندیدی و گذشتی؛  
اما من دلدادهی مجنون تو بودم!

\*\*\*

نوشم آن زهری که ساقی‌اش تو باشی؛  
دادم آن دلی که دلداراش تو باشی.

\*\*\*

گر رفتی و وابستگی معنایی ندارد؛  
سخن عشق دگر شنوایی ندارد.  
گر رفتی و پیر شدم ز تو...  
دگر برگشتی شکوفایی معنایی ندارد.

\*\*\*

گر خودم را به میخانه زدم، نشد!  
دگر خاطرات هم از یادم نرفت نشد!



ای عشق چه کردی با دلم؟  
که زندگی هم بدون تو نشد!

\*\*\*

آه از آن دل تنگم که جز  
آه نهادن، کار ندارد.  
غیر از نفسی که در رفت و آمد است؛  
جز آن کسی ندارد.

\*\*\*

چه زیباست که پایان تو باشم.  
تمام آرزو های تو باشم؛  
چه خوب است با تو بودن...  
تمام آرزوهای تو بودن!

\*\*\*

آه از آن سوزی، که بر دلم افتاده است.  
که از آن دلبر زیبای من دل برده است؟  
امان از آن عشق و عاشقی که بر دلم افتاده است؛  
ای یار من دل تو دست که افتاده است؟

\*\*\*

برخیز که خورشیدم تو هستی؛  
تمام روزهایم تو هستی.  
چه شد که خورشیدم غروب کرد؟  
تمام روشنی‌هایم فرو رفت!

\*\*\*

آن چشمان تو،  
مرحم زخمان دلم است.  
ای جان چه کنم که...  
دلم گرفتار دلت است.

\*\*\*

فارغم از عشق، یار دیرینه‌ی من  
سخنیست در دل بی‌کینه‌ی من

\*\*\*

مرا لالایی شبانه  
مرا بغض کودکانه  
آرامشی که بود  
در آغو\*ش مادرانه

\*\*\*

هنوز هم به عشق توست، شال سپید روی موهام  
پس کی می‌آیی؟ اکنون سپید است، تار موهام!

\*\*\*

دلم آرام و قرار ندارد، کجایی پس؟  
خیالی جز تو ندارد، کجایی پس؟

در ذهنم حضور داری؛ اما در کنارم نه!  
در رویایم حضور داری؛ اما در دنیایم نه!  
پای عشقت ماندی؛ اما پای من نه!  
گفتی دوستت دارم؛ اما به من نه!  
من که ساختم، زندگی‌ام را باختم  
من که سوختم، به پای تو ماندم  
من که خوارم، از چشم تو افتادم... .

\*\*\*

دلخور شده‌ای؟ تو را به خدا ببخش!  
حالا رسیده وقت خداحافظی، ببخش.  
این مدت که در کنار هم بودیم...  
هر چه بود و نبود را ببخش!

\*\*\*

غم بر زندگی تاخته است!  
دل من، عشق تو را باخته است.  
خدا جان اگر بر داد دل‌ها نرسی،  
کار همه ساخته است!

\*\*\*

در من غم عشق تو پا می‌گیرد  
تا نگاهم می‌کنی، صدایم می‌گیرد  
برگرد! گر بروی، هر کجا هم باشی  
آه من تو را می‌گیرد... .

\*\*\*

رفتی و بر هم ریخت دنیایم!  
در خاطرات کردی چالم... .  
آخرین جمله‌ی راستت این بود:  
- دوستت ندارم، نگرد دنبال!

\*\*\*

با دیدن تو بر هم ریخت احوالم!  
حس کردم از تنی سرشارم... .  
من عاشقت بودم، اما تو رفتی!  
اشکال ندارد، باز هم می‌گویم:  
- دوستت دارم!

\*\*\*

عشق تو مرا پیر کرده  
به دیوانگی تعبیر کرده  
چشمانت مرا دلگیر کرده  
مرا به فکر تو درگیر کرده

\*\*\*

نی می‌زنی، دف می‌زنی، ایول چه زیبا می‌زنی!  
جانا نزن، آتش به دنیایم می‌زنی... .  
دل را چه زیبا می‌بری!

\*\*\*



این خانه اگر صاحب نظری داشت؛  
دل دیوانه‌ی ما بر معشوق نظری داشت.  
پیمانه نمی‌داد به دل‌شکنان باز...  
خانه اگر صاحب دگری داشت.

\*\*\*

دل می‌خواهد در نبود تو ماتم بگیرد؛  
بی‌تو کوچه‌های شهر را غم بگیرد.  
دل می‌خواهد ماه امشب را ابر بگیرد،  
بی‌تو این شهر تاریک تاریک است!  
بی‌تو این خانه خرابه‌ای ناچیز است.

\*\*\*

امشب باران است، یارم کجاست؟  
قدم زدن در خیابان، دل‌دارم کجاست؟  
ماه در آسمان، مهتابم کجاست؟

\*\*\*

شده دلت بگیرد چاره ز اشک نیابد؟  
شده که درد قلبت چاره جز او نیابد؟  
شده دلت بخواهد دنیا بی او نباشد؟  
شده که بی‌قراری چاره‌ی تو نباشد؟  
شده که عاشق شده باشد؛ اما معشوق نخواهد؟

\*\*\*

دل دیوانه در ره او عاشق شد.  
معشوق پی عاشق نگشت!  
دل عاشق شد و زخم خورد در پی او؛  
او دیوانه بود و پی دل‌دار نگشت...

\*\*\*

آدمک دست تقدیر به ما دوری داد؛  
آدمک خدا آرزوها را در پیری داد.  
آدمک دیدی که تنها شدم؟  
به که فریاد زخم غم دل را؟  
به که گویم خسته از این احوال شدم؟  
شاید وصیت من به فرشته مرگ باشد.  
شاید سوخته‌تر از من در این دنیا نباشد!  
آدمک خبر من را به یار برسان...  
تنها و غریب منتظر مرگ هستم.  
تو بیا تا غم دل را با تو بگویم،  
شاید آخرین وصیت من باشد...

\*\*\*

یار آرام، آرام قدم می‌گذارد  
در قلب ناآرام من...  
باد هوو کشان می‌آید  
در را می‌گشاید...  
بوی یاس در فضا می‌پیچد  
با خداحافظی یار دلم می‌میرد  
قلبم فارغ از عشق می‌شود



خبر مرا به یار برسانید...  
دیگر بی او قلم نمی‌گیرد  
خدا حافظ انده بر انگیزترین یار من!

پایان اشعار در انتهای عاشقی  
شاعر: غزل کاظمی‌نیا

«غزل عشق»

\*\*\*

انجمن نویسندگی بوکینو





انجمن بوکینو  
[www.bockino.ir](http://www.bockino.ir)

